

# گرفتاری های قائم مقام

در کرمان و یزد

-۱۴-

اینکه چهارتا کلانتر سیستان در چهارصد سال پیش ، يك قلم هشتصد هزار من گندم به دولت تحویل می داده اند ، لابد این پیش بینی را داشته اند که روزی کارشان به جایی نرسد که گاوهای معروف آن سرزمین را کنار جاده ماشینی بیاورند و هر رأس به پانزده تومان بفروشند و کسی نخرد ، یا در نتیجه خشک سالی و مشکلات دیگر مردمان بینوای هم شهری رستم و یعقوب لیث ، یعنی کسانی که یکیشان روزی برای نجات کیکاووس به مازندران میرفت و دیگری برای فتح ساری و گرگان به تمقیب حسن بن زید علوی لشکر می کشید ، کارشان به آنجا برسد که سرزمین خود را ترک گویند و در دشتهای ترکمن بول بزنند ، در حالی که سرزمین خودشان انبار گندم ایران بود .

ای آسمان به جای تو من گریه می کنم بر سبزه های خشک چمن گریه می کنم  
معموره وجود مرا آسمان شکست بر حال این بنای کهن گریه می کنم (۱)  
شک نیست که تعداد مالکین بزرگ محدود بوده و در هر شهر و ولایتی ده پانزده تا زمه‌ن‌دار یا به قول امروزیها «فتودال» بیشتر نمی شد پیدا کرد ، و سیستم غلط ملک داری قدیم البته آنقدر مضار و بلا یا داشت که جایی برای دفاع ندارد ، مقصود من بیان مقدار «تخم کار» و زمین زیر کشت و برخاست آنهاست که با اینکه دائم در جنگ و جدال بودند و هیچ وسیله مکانیزه و کمک و تعاونی هم نداشتند ، باز تعداد دهات و درآمد ها قابل توجه بود چنانکه هزار سال پیش ، البتکین یکی از سرداران سامانی را «در خراسان پانصد پاره دبه ملک بود ... و هزار هزار ( يك میلیون ) گوسفند و صد هزار اسب و استر داشت ...» (۲) [ فوت ۳۵۲ هـ . ۹۶۳ م . ] و البته خود او ازین همه گوسفند ، لابد روزی جز ۹۰ گرم گوشت و يك لیوان شیر ، چیزی نمی توانست بخورد ، که او هم مثل سایر بزرگان يك شکم داشت ، پانصد سال پیش هم نویین علاء الدین علی که کولکاش ، زمان شاهرخ (حوالی سال ۸۴۴ هـ = ۱۴۴۰ م ) ... تخم کشت او از هزار خروار درگذشت ... « (۳) هزار خروار یعنی صد هزار من ، و اگر هر تخم تنها ده تخم محصول داده باشد ، این امیر سالانه يك میلیون من = سه میلیون کیلو = سه هزار تن عایدات غله داشت . هفتصد سال پیش هم خواجه رشید الدین فضل الله وزیر - که به روایتی جدش از یهودان خیبر بوده است - «از مال حلال خود هشتصد هزار من نان و صد و بیست هزار من گوشت ، وقف ارباب و ظایف کرد ،» (۴) همین کرمان فقیر هم که امروز نان گندم امریکائی

۱ - شعر از بیرنگ کوه دامنی است و کوه دامن از دهات پروان . ۲ - سیاستنامه خواجه نظام الملک ص ۱۳۷ . ۳ - مطلع سمدین و مجمع بحرین ص ۷۴۷ ۴ - حاشیه بر مآثر همدی ، محمود میرزا قاجار .

می خورد، روزگاری چنان بود که فی المثل سیصد و پنجاه سال پیش - در سال ۱۰۶۴ هـ [۱۶۵۳م] هنگامی که « داراشکوه بسرسلطان خرم ملقب به شاه جهان پادشاه هندوستان با لشکر و حشم به استخلاص قندهار آمده بود ... تنقیص و گرانی در آن محال پدید آمد ، حسب الامر پادشاه ذی جاه [ شاه عباس دوم ] ، حکمران کرمان [ مرتضی قلی خان قاجار ] ده هزار خروار غله [ یک میلیون من ، سه میلیون کیلو ، سه هزارتن ] از راه سیستان حمل قندهار کرد . (۱) و سالها قبل از آن، یعنی در زمان قاورد سلجوقی ( قتل ۴۶۵ هـ = ۱۰۷۲ م. ) « در بر دسیر ( کرمان ) صد من نان ، به دیناری سرخ بود ... (۲) و دوست و پنجاه سال پیش ، در شوشتر ، جو را هر یازده من شاه به یک صد دینار می فروختند ... (۳)

همین صد سال پیش هم، یک حاج آقا محسن عراقی داشته ایم (۴) که سالی ۱۶ هزار خروار گندم برخاست املاکش بود ، و ما خوانده ایم که هزار و چهارصد سال پیش هم از یک مزرعه حدود قریب ... از هریسان، چهار هزار جریب انار دانه به مطبخ کسری به مداین برده اند ... و معروف بود که « این ده را دارابن دارا بنا کرده و به نام درم خریدگان خود نهاده است » (۵) حالا این ده کجاست و چگونه است ؟ لابد در زیر سایه وزارت آب و برق ، بیه قول صائب ، برق ازین مزرعه با دیده تر می گذرد .

این نکته هم فراموش نشود که آن روزها ، این فتودال های بزرگ ، همه اینهمه گندم و جو را به برکت یک جفت گاو و یک بست خیش به دست می آوردند ، البته محمود میرزا قاجار ، مثلا ، برکت کار خواجه رشید الدین فضل الله را در اینجا یاد می کند که « خدمت حضرت خضر رسیده بود » و لی لابد این شاهزاده فاضل خوب میدانسته است که مثلا خواجه برای آباد کردن فتح آباد در رشید آباد غیر از حضرت خضر ، ناچار شده بود از یزدهم کارگر بخواد و به قول ابوالقاسم کاشانی « ... قریب سیصد سر گاو دیو هیکل عفاریت منظر با چند نفر گاو بنده یزدی به تبریز آورده است ... » ، بسا اوقات هم که گاو بند نبود خود مردم کار گاو را می کردند .

اسفزاری در تاریخنامه هرات گوید « در سال ۶۳۵ هـ [ ۱۲۳۷ م. ] خطیب جفرتانی با جمعی عیاران ، چون جوی های هرات را انباشته یافتند و آنها را بی آب ، بر آن شدند تا هراتن از مردانی که درین خطه گرد آمده بودند ، سه من گندم در خاکهای نرم زراعت کنند ، چون گاو نبود ، وضعی و شریف چوب برگردن می نهادند و زمین را شدیدار (۶) می کردند و آنگاه تخم می پاشیدند . امیر عزالدین مقدم مردم هرات را حشر کرد تا دو ماه توانستند نیم آب جوی انجیل را به یک مزرعه رسانند » . (۷)

این خروارها گندم هم در محیط آشفته ای به دست می آمد که مثلا مردم خوزستان ازدست

۱- تاریخ کرمان ص ۴۹۵ . ۲- سلجوقیان و غز در کرمان ص ۱۳ . ۳- تذکره شوشتر ص ۱۵۲ . ۴- من در اراک به راهنمایی دوستی اراکی ، دیوارهای ۹ چینه منزل وسیع حاج آقا محسن را دیدم. دیوارهایی که به ما مردم خاکباز از « کیا و بیا » ی صاحب خانه حکایت ها می گفت . ۵- تاریخ قم ، تصحیح سید جلال طهرانی ص ۸۴ . ۶- گمان من آنست که « شی یار » می کردند، در اصطلاح ما شیخار کردن به معنی شیار کردن و شخم زدن آمده است . ۷- اسفزاری ، تاریخ هرات ج ۲ ص ۱۱۱ .

وزیر خود « می‌اندیشیدند . و دهقانان بر املاک ایمن نبودند . که قبایلها همی خواست و می‌گفت : زمین از آن امیرالمؤمنین [ پادشاه ] است . کسی که باشد که ملک دارد ؟ » (۱) و در کرمان یکی از ظرفاء در همان روزگار می‌گفت که « در عهد ما هر خوشه‌گندم که می‌آید ، برچمی با خود می‌آورد » (۲) و « هر سال رعیت بیچاره وام می‌کرد و خان و مان می‌فروخت و تخم غله از طیس و دیگر جوانب می‌خرید و می‌کاشت . و دیگری می‌درد و می‌خورد » (۳) و کشاورز تا می‌خواست بچسبید ، متوجه می‌شد که فرمانده لشکری از کنارش گذر کرد و :

سمندهش کشتزار سبز را خورد غلامش غوره دهقان تبه کرد

نه مثل امروز که بذر برگزیده از اکناف جهان به کشاورز داده میشود و امنیت هم کمابیش تا آنجا رسیده که به قول واصفی هروی « ... عسافیر ، از برای آشیانه خود ، از باز و شاهون پر می‌طلبند ! و رنگ و نخچیر ، از بهر شانه محاسن خود . چنگال پلنگ تیز چنگ را مناسب می‌بینند ! »

بجای گاو بند و گرجین هم که ، به قول خود وزیر کشاورزی ، هم اکنون بیش از چهل هزار تراکتور روی مزارع می‌چرخند - و تقریباً هر مزرعه‌ای یکی سهمش می‌شود - و با این مقدمات میزان برداشت گندم ما به دو میلیون و نیم تن رسیده است . یعنی هر تراکتور ۸۰ هزار تومانی ۷۰ تن گندم تنی هزار و هفتصد تومان به ما رسانده ، هر چند شاید بیش از نصف همین گندمها را هم هنوز همان گاوآهن‌ها و شخم‌های روزگار داریوش به ما میدهند ، گاوهای که بعضی اوقات کشاورزان بی انصاف دهان آنها راه می‌بندند که وقتی روی خرمن می‌چرخند بافه‌ای از آن را به دهن زنند !

معدک ، در همین کرمان بینوا ، ما چیزهایی داشته‌ایم که امروز باید فقط در تاریخ از آن یاد کنیم ، چنانکه نوشته‌اند وقتی که نادر به هند لشکر می‌کشید کرمان هم به او کمک اقتصادی و ذخیره سپاهی کرد ، و « بیگلربیگی کرمان ، هزار نفر تفنگچی قورچاق با تفنگ و یراق ، و بارخانه از بافته‌های کورک و پشم گواشیر و حریرهای نسج بم و نرماشیر و حنا و خرماهای بم و خبیص .. از راه بلوچستان در سند به اردوی معلی فرستاد » . (۴)

برای اینکه نفهمائید که جمعیت زیاد شده و مصرف بر تولید فزونی یافته ، عرض می‌کنم که استان کرمان امروز بیش از نهمصد هزار جمعیت ندارد و بزرگترین شهر آن یعنی خود کرمان سکنه‌اش بیش از هفتاد هزار نیست ، و حال آنکه هشتصد سال پیش ، وقتی مسافری ازین ولایت عبور کرده ، مینویسد ،

« ... در شهر سه ست و تسعین و خمسمائنه ۵۹۶ = ۱۱۹۹ م . ] که در خدمت رکنب مخدوم امیرالمرب والمجم و لی السیف و القلم ، مؤیدالملک صدراامراء ، افتخارخوارزم ، خواه‌خراسان ، اختیارجهان - مدالله عمره - به کرمان رسیدم . چند شهر بزرگ دیدم - چون جیرفت و زرنند و این و سیرجان - که در هر شهری از آن دو صد هزار و صد هزار و پنجاه هزار آدمی بوده است . » (۵)

۱- راحة الصدور راوندی ص ۳۸۱ . ۲- عقداالملی ص ۱۱ . ۳- سلجوقیان و غز در کرمان ص ۱۱۸ . ۴- تاریخ کرمان ص ۵۱۷ . ۵- آسیای هفت‌سنگ ص ۲۰۲ نقل از جامع التواریخ حسنی .

همین خورستانی که امروز جمعیت آن به دو میلیون نمی‌رسد ، روزگاری حدود پنج - میلیون تن سکنه داشته است ( ۱ ) ، صحبت از اغراق‌های شهر يك میلیون نفری یا يك میلیون کشته نیشابور زمان حمله مغول نمی‌کنم . ولی این را خوانده‌ایم که وقتی هربرت به اصفهان آمد ( ۱۶۲۸ م = ۱۰۳۸ هـ . یعنی سال مرگ شاه عباس بزرگ ) طبق آماري که گرفت اعلام داشت که « اصفهان دارای ۷۰ هزار خانه است و جمعیتش قریب به دوست هزار می‌رسد ». ( ۲ ) پس درست است که جمعیت کشور ما به صورت انفجار آمیز زیاد شده ، ولی شاید هنوز به میزان روزگاران قبل از استعمار نرسیده باشد ، علاوه بر آن این مملکتی است که باید پنجاه میلیون آدم را بتواند نان بدهد .

اینکه خوزستان میتواندست پنج میلیون آدم را نگاهدارد . علت آن بود که فرسنگها راه راه مردم آن در کنار رودخانه‌ها زیر نخلها و بر « باذه » کشتان‌ها راه می‌رفته‌اند ، و خط زنجیرهای درختها مثل قطار شتر مرز هر « هراسه » را از دیگری متمایز می‌ساخته ، و هیچ استعدادی ندارد که - همانطور که در اذهان هست و دهان به دهان نقل شده است - مردمان قدیم ، فاصله میان بسیاری از شهرها را در زیر سایه درختان طی می‌کرده‌اند . ( ۳ )

۱- از لغت نامه دهخدا ذیل خوزستان . ۲- روزگار نو ، ج ۲ ص ۱۲ شماره ۱  
 ۳- مرحوم احمد فرامرزی يك جا نوشته است که « از آبادان تا اهواز به گننه حکیم ناصر خسرو - که در سال ۴۴۳ هـ . از آنجا عبور کرده - همه جا را زیر سایه درخت عبور می‌کرده‌اند » ( شورش بردگان ص ۵۲ ) . ( فاصله اهواز به آبادان ۱۲۴ کیلومتر است ) . در کتاب « انقلاب سفید » اعلیحضرت همایونی هم با احتیاط ملوکانه یاد شده که « ناصر خسرو ، در سفرنامه خود حکایت می‌کند که در مسیر خویش در نواحی غربی کشور ، چند روز از زیر شاخ و برگ درختان عبور می‌کرده » ( انقلاب سفید ، از انتشارات کتابخانه پهلوی ، ص ۶۵ ) . هر چند بنده به علت عدم دسترسی به نسخه سفرنامه ناصر خسرو در کتابخانه سلطنتی ، و هم چنین نامساعدتی دیدگان خسته ، نتوانستم عین عبارت ناصر خسرو و مضمون حرف او را به این صراحت در سفرنامه چایی پیدا کنم ، و اصولاً ناصر خسرو از راه دریا از آبادان به مهر و بان و از آنجا به ارجان و سرحد فارس و بالاخره اصفهان آمده و بکلی اهواز را ندیده ، البته ما در سفرنامه‌های ابن بطوطه و حتی همین ناصر خسرو می‌خوانیم که میان ابله و بصره - غرب شط - فاصله دو شهر - مثل امروز - با درخت پر می‌شده است . شك نیست که علت وفور اینهمه درخت ، ایمانی بود که مردم آن روزگار به کاشتن درخت داشتند و درین امر خیر شاه و گدا سهیم بودند ، و من مطمئنم که خود اعلیحضرت می‌دانند و لابد در سیاحت نامه فیثاغورث خوانده‌اند که در باره شوش میگوید : « ... باغهای باصفا که از چرخاب‌های بزرگ آبیاری میشود بر قصر احاطه کرده .. در یکی ازین باغها ، کشتزاری است ، شاه باید بیل برداشته ، چارمین بخش يك ساعت را ، در آنجا کشاورز باشد » .

من امیدوارم که اگر هم سفرنامه فیثاغورث ساختگی باشد ، این یکی قسمت آن اصالت داشته باشد آنجا که درباره کوروش گوید : « .. درین بوستان خرد ، کوروش بزرگ ، به یاد می‌آورد که انسان است ، و در حوائج بشریت با عموم مردم یکسان .. در یکی از مراسم ، شاه تفضل کرد و با تنی چند از روستائیان بر خوان بنشست و چنین گفت ،

- من همتای شمایم ، ما توشه و زاد خود را به شما وام داریم . پایداری دولت از دسترنج شماست ، اما شما بی جنگ و جوش ما خویشتن داری نتوانید کرد و بر جای استوار نتوانید  
 ←

قدیمی ها اگر سد می بستند و کانال پنجاه کیلومتری می کشیدند، کنار کانال را بدون درخت نمی گذاشتند، این حرف را آدم وقتی می تواند تأیید بکند که امروز کانالهای پنجاه شصت کیلومتری را در زیر سد دز و در کنار جاده اسفالت ببیند و به معجزه سد بندی در این ولایت واقف شود. ما می دانیم که یکی از سدهای خوزستان سد شادروان بود که دشت شوشتر را آبیاری می کرد سدی که نزدیک به یک میل طول داشت و آهن و سرب در آن بکار رفته بود و به امر شاپور ساسانی هنگام بستن سد، و هر بامداد هزار گوسفند میرسید و شب هزار گوسفند، و به شیر گوسفند صاروج و نوره و گل آنرا تر می کردند، و سنگهای بزرگ که جز به جرالتقیل حرکت نتوان داد دو دو به یکدیگر می بستند و به طوقهای آهنین و سرب به هم می چسباندند و در کار می نهادند... و بالای شادروان بر رودخانه پلی عظیم جهت سهولت تردد حیوان و انسان ساخت ... (۱) و ما می دانیم، برای این که بر این رودهای خروشان خوزستان - که نه طغیانش معلوم است و نه خشکسالی قابل پیش بینی - سدی زده شود چه مایه سرمایه و نیرو و همت لازم است که هر ذره سنگ و آهنش را باید از فرسنگها راه آورد.

هر چند افسانه است، اما برای اینکه رفع خستگی خوانندگان هم - که مثل کارگران سد شادروان از سنگینی مقاله من خسته شده اند - به عمل آمده باشد، به استفاده خارق العاده از نیروی کارگران، بر طبق یک نسخه طبعی اشاره می کنم.

سید عبدالله شوشتری در کتاب گرانقدر خود، تذکره شوشتر، ضمن اشاره به اهمیت کار و این که شاپور متوجه کندی کار کارگران سد شادروان شد، مینویسد: «جهت انتعاش قلوب و



بود. هواره مانند برادر، یگانه و مهربان زندگی کنیم» (سیاحت نامه فیثاغورث، ترجمه اعتصام الملک، ص ۳۶).

باری، مقصود این بود که بگویم چرا خوزستان میتواند پویشیده از درخت باشد. لازم به شواهد تاریخی نیست، پدر بزرگ من شاید بیش از بیست هزار درخت در پارین کاشته بود، او همیشه در باغ خود یک ذخیره نهال گردو داشت که هر کس می خواست مجاناً به او می داد. همه درختهای گردوی کوهستان از «کیمه دان» باغ او ریشه گرفته اند. مقصود اینست که اگر همتی باشد و آفتاب و خاک همراهی کند، همیشه می توان در سایه درخت، فرسنگها راه پیمود. خود بنده در جزیره صلبوخ (یا به تعبیر امروز مینو) ازین سر جزیره تا آن سر آن را قدم به قدم زیر سایه درختان نخل راه پیمودم، البته با اتومبیل، و معلوم شد که تنها همین یک جزیره قریب یک میلیون نخل بارور دارد که هر نخلی از ده تا ۴۰ کیلو خرما محصول می دهد. (این نکته را شیخ خلف موسوی - که با یک شاخه نخل خودش را باد می زد - به من گفت و معلوم شد که تنها در خانه شخصی او چهار هزار نخل بارور وجود دارد)، پنج سال قبل هم که نگارنده از طریق تنگه خبیر به کابل پا جای پای اسکندر و محمود و چنگیز و تیمور و نادر می گذاشتم از مرز طورخم تا جلال آباد (جلال کوت) شاید حدود صد کیلومتر راه را تماماً با اتوبوس در زیر سایه درختان تنومند گزیابانی راه سپردم، راهی که به پول امریکا و روس و به همت افغانان ساخته شده است. خوزستان که جای خود دارد.

نحر يك دواعي شوق كاركنان... قرار دادند كه مفرجی مركب ... نمايند... حكيم حاذق فكرت، اجزای آن را به این نحو نسخه نوشته ، نسخه : برگ گل رخسار يك طبق ، ورق نقره پيشانی يك صفحه ، گل شمشيرك ابرو دو شاخه ، بادام چشم دو دانه ، زنبق بينی يك جزو ، ياقوت رمانی لب دودانه . پسته خندان دهان يك دانه ، مرواريد ناسته دندان بيست وهشت دانه، (۱) عنبر اشهب خال لااقل يك جزو ، سنبل الطيب زلف دو دسته ، انارین پستان دو دانه ، صدف سينه يك لوحه ، خميره صندل شكم يك قرص . نافه مشكين [ ناف ] يك جزو ، گل غنچه ناز يك جزو ، ياسمن سرين يك بفل ، ماهی سخن قور ساق و ساعد چهار جزو ، قصب الذريره انگشتان بيست عدد، عناب سرانگشتان بيست دانه، قند مكررعشوه - آن قدر كه اجزا راشيرين كند ... و قيصر بفرمود تا مركب اجزا را بالتمام از شاهدان فرنگی گلمذار و دلفريبان طنناز عشوه كار ، با انواع باده و نقل و مزه و طعام خوشگوار برس كارآماده و حاضر داشتند ، تا آخر روز - كه عمله از زحمت كار می آسودند - به وصال آن دلبران و هم آغوشی آن سيم بران خوش وقت ميگرديدند ، و مجمع آن ماه پارگان كنار رودخانه بود ، و ازین جهت آن رودرا « ماه باربان » (۲) گفتند ؛ و به آن هوس ، كاركن بسیار از اطراف و جوانب فراهم آمده ، روز بروز آنچه را به رسم اجرت بازيافت می نمودند ، شب به شب به آن غارتگران عقل وهوش می رسانيدند ... « (۳)

ظاهراً این همان تبييه ای است كه این روزها كازینوها در مراكز بزرگ كارگری ومهندسی بكلمی بندند و مثلاً يك كازینوی گرانقدر بزرگ در روی زمین سابق «كهن سبز» وكهن سوار خواهند ساخت، كه مهندسان امریکائی و انگلیسی و ایرانی و غیر آن ، آنچه را از حقوق معدن سرچشمه بدست خواهند آورد ، شيبهای جمعه و شنبه درین كازینو به پای سيمبران و غارتگران عقل و هوش خواهند ريخت !

چه می شود كرد كه وقتی جوانی دردشت های خوزستان می گردد و از قول پدران می شنود كه در ایام تسلط شركت نفت ، از فرط خرابی و خشکی وداعی هوا در همین بيابانها ، آهو چو در آفتاب می گشت در روغن خود كباب می گشت

امروز بسیار مشكل است باور كند كه سیاحی روزگاری فرستگها راه را در كناره رودزیر نخلستانها پيموده است ، یا اينكه سخت می پذيريم كه شاه عباس چون از طريق بيابانهای نابين و طيس و خور به مشهد پياده می رفت در سایه درختهای بيابانی می آرميد ، و هم او بود كه دستور داد كه اگر کسی یکی ازین درخت های كوبری را ببرد یا از ريشه در آورد او را اعدام كنند . (۴) چه او درست فهميده بوده كه هر درخت در كوبر جان هزاران تن را نجات داده است.

۱ - مقصود اينست كه دندانهای عقلش هنوز نروئيده باشد ! ۲ - صورت ديگر آن امروز ما فاريان است . ۳ - تذكره شوشتر ص ۷ . ۴ - سياست واقتصاد عصر صفوی ص ۸۰ ، اصرار شاه عباس در پياده رفتن از طريق لوت ، ظاهراً بدان سبب بوده كه ميل داشته ، از همان طريقی به مشهد مقدس برسد كه حضرت رضا سفر فرموده بوده است ، و در واقع ميخواست قدم جای پای حضرت رضا بگذارد .

سألها بعد ، در روزگار قاجار به نیز آیت الله كشف الغطاء به همین منظور از همین طریق

امروز ، از بس دچار زندگی ماشینی شده ایم و از بس دیر باور مانده ایم ، وقتی صحبت تاریخ آبادانی فلاط پیش می آید ، به قول شاعر چیره دست فریدون مشیری ،  
 برای کودکان سوگند باید خورد  
 که روزی موج می زد ، بال می گسترد - چون دریا - درخت اینجا ،  
 مبارک دم نسیمی بود و پروازی و آوازی  
 فشانده گیسوان رودی  
 گشوده بازوان دشتی  
 چمنزاری و گلگشتی ...

وجود این سدشادروان راه جوانان وقتی می توانند بدون قسم باور کنند - خصوصاً دانشجویان راه و ساختمان - که خود بروند و در دره تنگ ملاوی ، (۱) بقایای با عظمت پل دختر را بر شعبه رودخانه صیمره تماشا کنند ، و ببینند که هزاران سال پیش ، مهندسان ، بدون سیمان و جرقیل ، چگونه قطعات عظیم سنگ را بهم پیوسته اند و مثل کوهی استوار در دل رودخروشان ، و در میان دره عمیق برپا داشته و بر آن طاق زده اند ، طاقهایی که از زیر یکی از آنها که هنوز باقی مانده ، کامیونهای بیست سی تنی وزارت راه می گذرند . به عقیده من ستونهای این پل ، از ستونها و سرستونهای تخت جمشید با عظمت تر است ، و اهمیت تاریخی آن نیز از آن بیشتر - که جنبه مردمی و انسانی آن بر تخت جمشید می چربد ؛ چه میلیونها انسان طی قرنها ، ازین کوه به آن کوه قدم نهاده اند ، جایی که بدون این پل امکان ارتباط بخش غربی مملکت با بخش شرقی آن غیر ممکن مینماید . به همین دلیل من اهمیت ستونهای این پل را از ستونهای تخت جمشید بالاتر می دانم ، و پراگماتیست ها هم می گویند : « ... حقیقت ، آن چیزی است که در عمل سودمند باشد ». عظمت دهانه طاق مرتفع ۱۵ متری این پل را (که مثل طاق کسری باشکوه است) وقتی می توان مشاهده کرد ، که اولاً پایه های آن را با پایه های پل جدید آهنی که چند کیلومتر بالاتر از آن ساخته اند - و از فرط کوتاهی به قول ما دهاتنها مثل « میخ طویله خروس » در شکم رودخانه جای گرفته - مقایسه کنیم ، و ثانیاً منتظر بمانیم تا بعد از هرینجاه شصت سال يك بار ، یکی از آن سیل های وحشت آور همیشگی فلاط ایران جاری شود ، و آن وقت به چشم

←

بیابان خود را به مشهد رسانید ، و مناظرات اوبا یغما جندقی ، و همچنین برخورد اوبا اسناعیل خان عرب در نایین معروف است .

۱ - این تنگ ملاوی هم ، به علت يك نویسنده روستائی ، همین سالهای اخیر نامش به زبانها افتاد ، علی دیرك وندی سربازی بود از دامنه های همین تنگ که جنگ جهانی دوم در خدمت يك افسرانگلیسی اورا به خارج افکند و کتابی نوشت به عنوان « بهشت برای گونگادین نیست » که جوایز بزرگی هم در خارج برد ، اما برای پرداخت جوایز کتاب سه ورته علی ، هیچکس را در سایه لرفوان های خود روی ملاوی نتوانستند بیابند . گویا در روزگاری که سپهبد امیر احمدی از دره خوفناک ملاوی گذشت و لرها را به زور قرآن به جای خود نشانند ، این علی که بچه خرد سالی بود در تهنیت قدم او گفته بود ،  
 تو ای کجك کلای فرمانده گردن گلاوی  
 گذشتی عاقبت از یوزه تنگ ملاوی

بینیم که اگر سیل، يك الاغ را با باره‌جازه ش همراه بیاورد، چطور رچلو پل جدید سد خواهد شد و پل و کامیونهای روی آن را خواهد برد، و حال آن که آن پل‌های طاق بلند، قادرند که درخت گردو را هم از زیر طاق خود عبور دهند، درست مصداق شعر چنار و کدوبن  
 فردا چو بر من و تو وز باد مهرگان      آنکه شود پدید که نامرد و مرد کیست؟

اینکه من چوب به مهندسان میزنم، علت آنست که پسر خودم باید دو سه سال دیگر مهندس راه و ساختمان شود، و این‌ها در واقع گوشمال اوست، و گرنه من هرگز متکرر تکنیک نمی‌شوم، ولی میگویم که مهندسان دوهزار سال قبل پل دختر بدون داشتن گواهی نامه دانشکده فنی، پلی ساخته بودند که قبل از اختراع دینامیت، هیچ عاملی نمی‌توانست آنرا خراب کند و چنان می‌نماید که بالاخره هم زلزله سطح رودخانه را حدود بیست متر فرو برده و سطح نیمی از پل در خاک نشسته و نیم دیگر که باقی است، بیست متر بالاتر است.

منتهی، آن رادمردان قدیمی که سد می‌بستند و کانال می‌کنند، همت آن راهم داشتند که در کنار آن درخت بکارند - شاید از نوع درختهای اکالیپتوس کنار جاده سوسنگرد که ارتفاع آنها به ۳۰ متر می‌رسد - ولی امروز، بعد از هفت هشت سال که از کانال کشی در خوزستان می‌گذرد، هنوز حتی يك درخت هم در کنار این کانال‌های پر آب کنار جاده غرس نشده است (۱) اگر هم تك درختی پیدا شود، همان کنارهای قدیمی هستند که ریشه از تپشه تراکتورها به در برده‌اند و سایه بر سر مسافر گرم‌آزاده می‌گسترند.

چاه‌های عمیق که ریشه و بنیاد فرهنگی ندارند، و با روش جدید آبیاری و عدم اطمینانی که به کار آنها هست، بعید بنظر می‌رسد که بتوانند، تا دویست سیصد سال دوام یابند و درختهای چنار دویست ساله و سیصد ساله بیروند.

امروز حتی مرغها و پرندگان بیابان هم اطمینان ندارند که اگر خود را به سبزه‌های دوردست برسانند بتوانند آبی بنوشند یا در شاخه درختی لانه کنند. زیرا هیچ دلیلی نیست که تلمبه مشغول کار کردن باشد. علاوه بر آن در بیابانها، آبیاری در شب به اقتصاد نزدیکتر است که آب تبخیر نمی‌شود و اغلب روزها تلمبه‌ها خوابیده‌اند و شبها کار می‌کنند. (۲)

۱- این که به جای خود، شنیده‌ام بعضی مهندسان به کشاورزان توصیه می‌کنند برای اینکه آب در جویهای طولانی به زمین فرو نرود و هرز نشود، قطعات نایلون روی جوی‌ها پهن کنند تا آب از آن بگذرد و به مزرعه برسد. جف القلم، واقفا که خدا پدر شمر را در صحرای کربلا بیامرزد از ا قدیم می‌گفتند که «از دولت سرگدم، خور و متکی‌ها هم آب می‌خورند» حالا روزگار به آنجا رسیده که رشته حیات کاسنی و پودنه کنار جوی هم به التفات پرده‌های نایلونی بسته است، دیگر ریشه درخت بید که به قول معروف «آب دزد» است جای خود دارد.

۲- بنده دلم می‌خواست زودتر به سراغ قائم مقام روم و از چاه و پل چاههای عمیق خلاص شوم اما دیگر نمی‌شود حرف را از میانه برید. کجا بودم، کجا اکنون فترادم. درین مورد آقای هوشنگ ساعد لو استاد دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران، طی نامه محبت آمیزی نوشته‌اند: «از مقاله این بار شما در بنما ( اردی بهشت ۱۳۵۴ ) لذت بردم، کیف کردم، و مقاله شما مثل باران بهار، دل و جان مرا تازه و تر و شاداب کرد...» آقای ساعد لو پس از محبت بسیار،



با این مراتب ، شاید بعد ازین دیگر فقط در تاریخ باید خواند داستان درختان سایه بخش را و تنها در کتابها باید دید که فی المثل روزی در کاشمر ( ترشیز ) سروی بوده است که زردشت آنرا کاشته بود و در سایه آن درخت ، زیاده از ده هزارگوسفند قرارگرفتی و روزی که المتوکل علی الله خواست آنرا ببرد ، هزار و چهارصد و پنج سال از آن گذشته بود ( ۱ ) و یا گفتگو از چنارهایی مثل چنار امامزاده صالح را باید در یادداشتهای مارکوپولو خواند ، و دلیل قدمت آن سوختگی داخل آن است که می گویند بعد از هزار سال ، چنار از داخل خود آتش می گیرد . سرو فریومد که ینالتکین آنرا سوخت هزار و شصت و نود و یک سال عمر داشت . ما خوانده ایم در سال ۱۲۴۵ ق [ ۱۸۲۹ م ] یعنی همین سالهایی که ما گفتگو از مشکلات قائم مقام داریم ، وقتی فتحعلیشاه ازفارس به خوزستان مسافرت کرد ، « .. مرکب اعلی از کوه سیاه به حرکت درآمده ، به منزل رامهرمز نزول کرد . درین جا درختی نارنج عظیم قدیم است که در آن صفحات چنان مشهور آمده که روزی نوشیروان عادل بر آن درخت تکیه نموده ، حکمی به عدل جاری فرموده ، و آن شجر نارنج هنوز از اثر عدل او بر پای و بارور

←

اضافه کرده اند « .. باری ، با اجازه خودتان مصلحت دید من آن است که فعلا قائم مقام را بگذارید تا هم چنان در بند گرفتاری های خود در کرمان بماند ، دیر نمی شود ، کرمانها مردم خونگرم و مهربانی هستند ، و درین فاصله ازو پذیرائی خواهند کرد . در عوض شما به بیان گرفتاری های ازین نوع — که برای مملکت کم از گرفتاری های قائم مقام در کرمان نیست — بپردازید . این حرفها طلاست ، و دیر یا زود مشتری اهل خودش را پیدا خواهد کرد ..  
**هوشنگ ساعد لو ،**

۱- تاریخ بیهق ص ۲۸۱ ، فردوسی عقیده دارد که این سرورا زرتشت از بهشت به آورد ، یکی شاخ سرو آورد از بهشت به دروازه شهر کاشمر بکشت  
 بنده ضمن احترام به فردوسی و با اینکه خواننده ام که به یک روایت پدرش باغبان بوده و گویا « .. سوری بن ابومعشر — که اورا عمید خراسان می گفته اند — در روستاق طوس کاربزی و چهارباغی داشته فردوس نام ، و پدر فردوسی ، باغبان آن مزرعه بوده » ( تذکره دولت شاه ص ۵۰ ) با همه اینها یا باید در روایت دولت شاه شك کرد ، و یا اینکه باید عرض کرد که متأسفانه این روستا زاده طوسی از کیفیت کاشت درخت سرو اطلاع نداشته . درخت سرو از درختهایی مثل بید نیست که به قول دهاتیها اگر شاخه آنرا بشکنند و توی ... ن خربکنند باز هم سبز شود ! این یک درخت « بدگیر » و بدنهال است که به زحمت روی کار می آید ، باید تخم آن را در « کیمه دان » بکارند و مواظب باشند که مورچه ها تخم ها را و هم چنین نهال تازه روئیده را نخورند ، سپس آنرا از « کرد » بکنند و در جایی دیگر نهال کنند. بنابراین آنچه شاخ و قلمه آن را می شود کاشت صنوبر است و شمشاد و امثال آنها ، و شاخ سرو هرگز در جایی دیگر سبز نخواهد شد ، مگر اینکه بگوئیم مقصود فردوسی از شاخ درینجا همان نهال « بیجه » بوده باشد ، یا اینکه اصلا شعر را از دقتی بدانیم باین صورت ،

یکی سرو آزاده رازدهشت  
 به پیش در آذراندر بکشت  
 که دیگر حرفی نخواهد ماند ، والله اعلم .

است ، و گویند طوایف مجوسیه ایران را - به مانند سرو کشمیر- آن شجر زیارتگاه است ، ( ۱ )  
در هر گوشه ازین مملکت صدها درخت هزار ساله بوده و هست مثل چنار بزرگ در  
« بزم » ، بوانات ، و کهنه توت « منج » ، و سرو بزرگ ابرقوه که مطمئناً بیش از یک هزاره را  
پشت سر گذاشته است . ( ۲ )

در کوهستان ما پاریز ، دو سرو بسیار قدیمی هست ، یکی در بالای باغ « حاج عزیز »  
و دیگری در قریه « گستو » و این سرو قریه گستو يك خاطره تاریخی هم دارد و آن اینست  
که وقتی نادرشاه افشار در سال ۱۱۵۹ ق [ ۱۷۴۶ م . ] از آباده بطرف کرمان راه افتاد ،  
در زیر سایه این سرو چادر زد ، و گفتگویی با يك زارع پاریزی کرد که در نوع خود بی نظیر  
است و میتوان آنرا در حاشیه تاریخ کرمان خواند . ( ۳ )

بنظر من ، سرو سیرج ( خنیمص ) که بیش از دو متر و نیم قطر دارد ، خود يك شاهنامه  
زنده است و سند يك ملت عریق چند هزار ساله ، هم چنان چنار مسجد جامع قمصر - که  
دور آن به ۱۵ متر می رسد . از چنارهای چهارباغ - که کم کم از میان می روند ، میگذریم  
و از چنار ملك مقابل طاق بستان کرمانشاه رد می شویم ، و فقط اشاره به چنار کیدقان سبزوار  
می کنیم که مثل اسم خود ده حکایت از سده ها و هزاره ها می کند و چند درخت پیچیده در هم  
است که یکی شده دوره آن به ۱۵ متر می رسد و به تعبیر روستائیان ، ریشه هایش دهها متر  
دورتر از تنه در سینه خاک جای گرفته است ، دیگر صحبت از چنارهای مجلس شورای ( برابر  
چاپخانه ) نباید کرد ، که لایذ روزی مدرس ها و فیروزآبادیها در سایه آن تکیه داده بوده اند .  
این درختها تنها سایه بان مردم نبودند که در بیابانهای گرم به داد مردم گروا زده  
می رسیدند و سدی در باب آنها دعا می کرد :

برومند باد آن همایون درخت که در سایه آن توان برد رخت  
بلکه ، گاهی گویای زنده حوادث عبرت بار تاریخ طولانی ما نیز بوده اند .

در راین کرمان ، چناری عظیم و قطور وجود داشته ، مردم آن نواحی عقیده داشتند که  
لطفعلی خان زند ، پس از فرار از کرمان و حرکت به بم وقتی به راین رسید ، در کنار همین  
چنار پیاده شده و صبحانه خورده و غران اسب خود را هم قدری آب وجو داده است ( ۴ ) و گویا  
یادگاری هم با سرشمشیر خود بر آن چنارکنده بوده است . مسلم است که بعدازین ، آن چنارها  
هم بدنبال همان قنات ها رهسپار دیار عدم خواهند شد .

غریو شیون زاغان دلفسرده برآید      به جای نمعه شیرین قمریان و هزاران  
بیار باده که با های های گریه در افتم      بسان برگ خزان ، براین شکسته مزاران ( ۵ )  
( بقیه دارد )

- ۱- روضة الصفا ج ۹ ص ۷۳۸ .      ۲- سواد و بیاض ایرج افشار ج ۳ ص ۲۵ .  
۳- چاپ دوم ، ص ۲۵۰ .      ۴- کوهی کرمانی ، مجله یادگار ، مقاله نواثی ، ج ۳ ، شماره  
۳ ص ۲۵ ، خود این کوهی از آبادی دارسینوی کوه باداموی کرمان بود .      ۵- شعر از  
فریدون توللی رونیزی فسائی است از قطعه معروف خزائیه او ،  
به باغ غمزده آتش گرفت برگ چناران      کلاغ خسته خیر می دهد ز ریش باران ...  
شعری که گوئی صدای خش خش برگهای پائیزی باغ دهویه را از حرکت کلمه های  
آن میتوان شنید .